



نوشته : رُزا لوکزامبورگ

حق رای زنان و مبارزه طبقاتی⁽¹⁾

"چرا سازمان‌هایی برای زنان کارگر در آلمان وجود ندارند؟ چرا ما این قدر کم درباره جنبش زنان کارگر می‌شنویم؟" امما ایبر⁽²⁾، یکی از بنیان جنبش زنان پرولتاریای آلمان، با این پرسش‌ها مقاله 1898 "زنان کارگر در مبارزه طبقاتی" خود را آغاز می‌کند. از آن زمان به سختی 14 سال گذشته است، ولی آن سال‌ها گسترش عظیم جنبش زنان پرولتاریا را از سر گذرانده‌اند. بیش از 150 هزار زن در اتحادیه‌ها متشکل شده‌اند و از فعال‌ترین گردان‌ها در مبارزه اقتصادی پرولتاریا می‌باشند. چندین هزار از زنان متشکل سیاسی با نشان سوسیال دموکراسی به تظاهرات پرداخته‌اند: روزنامه سوسیال دموکراتیک "دی گلایش هایت" برابری (به سردبیری کلارا زتکین)⁽³⁾ بیش از یکصد هزار مشترک دارد؛ حق رأی زنان یکی از مسایل حیاتی در برنامه سوسیال دموکراسی است.

دقیقاً این فاکت‌ها ممکن است شما را وادارد تا به اهمیت پیکار برای حق رأی زنان کم بهاء بدهید. ممکن است بیاندیشید: ما حتی بدون حقوق سیاسی مساوی برای زنان به پیشرفت عظیمی در پرورش و سازماندهی زنان نایل آمده‌ایم. پس، حق رأی زنان ضرورت فوری ندارد. اگر چنین می‌اندیشید، فریب خورده‌اید. بیداری سیاسی و سندیکائی توده‌های پرولتاریای زن در طول 15 سال اخیر با شکوه بوده است، ولی آن تنها به خاطر این ممکن شد که زنان کارگر علی‌رغم محرومیت از حقوق‌شان به شرکت زنده در مبارزات سیاسی و پارلمانتاریستی طبقه خود علاقمند بودند. تا اینجا، زنان پرولتر توسط حق رأی مردان حمایت شده‌اند، که آن‌ها در حقیقت، گرچه فقط غیرمستقیم، نقشی در آن دارند. توده‌های وسیع هم مردان و هم زنان طبقه کارگر هم اکنون فعالیت‌های انتخاباتی را یک هدف مشترک برای خود می‌دانند. در تمام جلسات انتخاباتی سوسیال دموکراتیک، زنان یک قسمت عظیم و گاهی اکثریت را تشکیل می‌دهند و همیشه با علاقمندی و حرارت زیاد با آن درگیرند. در تمام محله‌هایی که یک سازمان محکم سوسیال دموکراتیک وجود دارد، زنان در فعالیت انتخاباتی یاری می‌کنند.

دولت سرمایه‌داری قادر نبوده است از شرکت زنان در تمام این وظایف و مساعی زندگی سیاسی ممانعت کند. گام به گام، دولت در حقیقت مجبور به پذیرش و تضمین این امکان شده است که به

آنان اجازه حقوق اتحادیه‌ای و تجمعات را بدهد. فقط آخرین حق سیاسی به زنان داده نشده است: حق رأی دادن، انتخاب کردن مستقیم نمایندگان مردم در ارگان مقننه و مجریه، انتخاب شدن به عنوان عضوی در این ارکان. این جا هم مانند همه حیطه‌های دیگر جامعه، شعار این است: "نگذارید چیزی شروع شود!" ولی آن چیز شروع شده است. دولت فعلی آن گاه که به زنان پرولتار اجازه تجمعات علنی و سازمان‌های سیاسی داد تسلیم آنان شد. و دولت این را نه داوطلبانه، بلکه به خاطر ضرورت و تحت فشار مقاومت ناپذیر طبقه کارگر در حال برخاستن داد.

فشار پر حرارت به پیش خود زنان پرولتار بود که دولت پلیسی پروس - آلمان را مجبور به دست کشیدن از "قسمت زنان"⁽⁴⁾ مشهور در جلسات سازمان‌های سیاسی کرد و درهای سازمان‌های سیاسی را به روی زنان کاملاً گشود. این واقعاً راه را هموار کرد. پیشرفت مقاومت ناپذیر مبارزه طبقه پرولتاریا حق زنان کارگر را به گرداب زندگی سیاسی کشانده است. با استفاده از حق اتحادیه و تجمع، زنان پرولتار فعال‌ترین نقش را در زندگی پارلمانی و در عملیات انتخاباتی احراز کرده‌اند. این فقط فرجام اجتناب ناپذیر و فقط نتیجه منطقی جنبشی است که امروزه میلیون‌ها زن پرولتار رزم جوانه و متکی به نفس فریاد می‌کشند: ما حق رأی می‌خواهیم!

زمانی، در عصر زیبای مطلقه پیش از 1848، به تمام طبقه کارگر گفته می‌شد که آنان برای اعمال حق سیاسی "به حد کافی بالغ" نیستند. امروزه این را نمی‌توان برای زنان پرولتار گفت، زیرا آنان بلوغ سیاسی خود را به منصفه ظهور رسانده‌اند. هر کس می‌داند که بدون آنان، بدون کمک پرشور زنان پرولتار حزب سوسیال دمکراتیک نمی‌توانست به پیروزی پرشکوه 12 ژانویه (1912) نایل شود، نمی‌توانست چهار و یک ریع میلیون رأی بیاورد. به هر تقدیر، طبقه کارگر همیشه بلوغ خود را برای آزادی سیاسی با قیام انقلابی ظفر نمودن توده‌ها ثابت کرده است. فقط وقتی که "حق الهی" تاج و تخت و بهترین و نجیب‌ترین مردان مملکت حقیقتاً مشت گره کرده پرولتاریا را روی چشمان خود و زانوان او را روی سینه‌های خود حس کردند، فقط آن گاه با سرعت آذرخش در می‌یابند و به "بلوغ" سیاسی خلق اعتقاد می‌یابند. امروز، نوبت زنان پرولتار است که دولت سرمایه‌داری را از بلوغ خود آگاه کنند. این امر بوسیله یک جنبش توده‌ای پیگیر و قدرتمند انجام می‌شود که باید تمامی ابزارهای فشار و مبارزه پرولتاری را به کار گیرد.

حق رأی دادن زنان هدف است، ولی جنبش توده‌ای برای رخدادهای آن تنها کار زنان نیست، بلکه یک موضوع مشترک طبقاتی برای زنان و مردان پرولتار است. عدم حقوق برای زنان در آلمان کنونی تنها یک حلقه در زنجیر ارتجاع است که زندگی خلق را به غل و زنجیر کشیده است. و بطور نزدیکی با رکن دیگر ارتجاع یعنی سلطنت در ارتباط است. در آلمان سرمایه‌داری پیشرفته خیلی صنعتی شده، قرن بیستم، در عصر برق و هواپیما، عدم حقوق سیاسی زنان همان قدر از بقایای ارتجاعی گذشته مرده است که سلطنت با "حق الهی" تاج و تخت. هر دو پدیده - وسیله آسمانی به مثابه قدرت هدایت کننده سیاسی، و زن، که پای بخاری درنگ کرده، که به طوفان‌های زندگی عمومی، به سیاست و مبارزه طبقاتی علاقه ندارد - هر دو پدیده ریشه‌هایشان را در اوضاع پوسیده گذشته، در دوران سرواژ در روستاها و اصناف (گیلد ها) در شهرها دارند. در آن زمان‌ها، آنها توجیه پذیر و ضروری بودند ولی هم سلطنت و هم عدم حقوق زنان با توسعه سرمایه‌داری مدرن ریشه‌کن شده‌اند، کاریکاتورهای محیرالعقول شده‌اند. در جامعه

مدرن ما، آن‌ها به وجودشان ادامه می‌دهند، نه فقط به خاطر این که مردم یادشان رفته آن‌ها را ملغا کنند، نه فقط به خاطر پافشاری و جبر اوضاع، نه، آن‌ها هنوز وجود دارند زیرا هر دو - سلطنت و زنان بدون حقوق - ابزار قدرتمند منافع دشمنان خلق شده‌اند. وحشی‌ترین و بدترین طرفداران بهره‌کشی و بردگی پرولتاریا در پشت تاج و تخت و محراب، همان گونه در پشت بردگی سیاسی زنان، سنگربندی کرده‌اند. سلطنت و عدم حقوق زنان مهم‌ترین ابزارهای طبقه سرمایه‌دار حاکم شده‌اند.

در واقع، دولت ما علاقه‌مند به دریغ رأی از زنان و تنها از آن‌ها می‌باشد. او به درستی از تهدید آن‌ها در مورد مؤسسات سنتی طبقه حاکم می‌ترسد، مثلاً نظامی‌گری که هیچ زن پرولتر متفکر نمی‌تواند از دشمنی مرگ‌آوری با آن حذر کند، سلطنت، غارت سیستماتیک عوارض و مالیات‌های خواربار، و غیره. حق رأی زنان وحشت و کراهتی برای دولت سرمایه‌داری حاضر می‌باشد زیرا در پشت آن میلیون‌ها زنی که دشمن درونی، یعنی سوسیال‌دموکراسی انقلابی را قوی‌تر می‌کنند، ایستاده‌اند. اگر موضوع بر سر رأی دادن خانم‌های بورژوازی بود، دولت سرمایه‌داری چیزی جز حمایت مؤثر برای ارتجاع نمی‌توانست انتظار داشته باشد. اکثر آن زنان بورژوازی که مانند شیر زنان در مبارزه به ضد "حقوق ارثی مردان" عمل می‌کنند، اگر حق رأی داشتند، مانند بره‌های سر به راه در اردوی ارتجاع محافظه‌کار و مذهبی هرز می‌رفتند. در حقیقت، یقیناً خیلی ارتجاعی‌تر از بخش مرد طبقه خود می‌شدند. به غیر از معدودی که مشاغل یا حرفه‌هایی دارند، زنان بورژوازی نقشی در تولید اجتماعی ندارند. ایشان چیزی جز ۱- (همخوان) ۲- (مصرف‌کننده‌ی مشترک) ارزش اضافی‌ئی که مردان‌شان از پرولتاریا می‌چاپند، نیستند. آن‌ها انگل‌های بدنه اجتماع هستند. و معمولاً پاران مصرف‌کننده در دفاع از "حق" خود در زندگی یک انگل حتی هارتر و خشن‌تر از مزدوران بلاواسطه سلطه و بهره‌کشی طبقاتی‌اند. تاریخ همه مبارزات انقلابی بزرگ، این را بطور وحشتناکی تایید می‌کند. برای نمونه، به انقلاب کبیر فرانسه نگاه کنید. پس از سقوط ژاکوبین‌ها⁽⁵⁾، آن‌گاه که روسپی‌ها در زنجیر به محل اعدام کشانده می‌شد، روسپی‌های برهنه بورژوازی مست از پیروزی در خیابان‌ها می‌رقصیدند، رقصی بیشرمانه از سر شادی بر گرد قهرمان از پا افتاده انقلاب. و در سال 1871، در پاریس، آن‌گاه که کمون⁽⁶⁾ قهرمانانه کارگران زیر ضرب گلوله‌ی مسلسل‌ها شکست خورد، زنان یاهه گوی بورژوا حتی از مردان حیوان صفت خود در انتقام خونین از پرولتاریای سرکوب شده، پیشی گرفتند. زنان طبقات مالک همیشه متعصبانه از بهره‌کشی و بردگی مردم کارگر دفاع می‌کنند که از آن‌ها بطور غیرمستقیم وسیله موجودیت از نظر اجتماع بی‌مصرف خود را دریافت می‌دارند.

از نظر اقتصادی و اجتماعی، زنان طبقات بهره‌کش یک بخش مستقل جمعیت نیستند. تنها عملکرد اجتماعی آن‌ها وسیله تکثیر طبیعی طبقات حاکم است. در مقابل، زنان پرولتاریا از نظر اقتصادی مستقل‌اند. آن‌ها برای اجتماع مانند مردان مولودند. منظورم این نیست که آن‌ها بچه پرورش می‌دهند یا خانه‌داری می‌کنند تا کمکی به مردان در تامین خانواده‌های‌شان با مزدهای ناچیز باشند. این قسم کار از نظر اقتصاد سرمایه‌داری فعلی مولد نیست. هیچ مهم نیست حاصل فداکاری‌ها و انرژی مصرف شده‌ی هزاران کوشش کوچک که جمع می‌شوند، چقدر عظیم باشد. این فقط امور خصوصی کارگر، شادی و برکت‌اش، و به این دلیل، ناموجود برای جامعه فعلی‌مان می‌باشد. تا زمانی که سرمایه‌داری و نظام مزدببری حاکم است، فقط آن قسم کاری

مولد انگاشته می‌شود که ارزش اضافی تولید کند، که سود سرمایه‌داری بیافریند. از این نقطه نظر، رفاص تماشاخانه که ساق‌هایش سود به جیب صاحب کارش می‌ریزد، یک کارگر مولد است، در حالی که تمام رنج زنان و مادران پرولتر در چهاردیوار خانه‌شان نامولد انگاشته می‌شود. این شقی و جنون آمیز جلوه می‌کند، ولی دقیقاً به شقاوت و جنون اقتصاد سرمایه‌داری کنونی‌مان مربوط است. و به روشنی و با تیزی دیدن این واقعیت شقی نخستین وظیفه زن پرولتر است. زیرا، دقیقاً از این نقطه نظر، ادعای زنان پرولتاری برای حقوق سیاسی مساوی در زمینه محکم اقتصادی پایه دارد. امروزه، میلیون‌ها زن پرولتر مانند مردان - در کارخانه‌ها، کارگاه‌ها، مزارع، صنایع خانگی، ادارات، مغازه‌ها سود سرمایه‌داری می‌آفرینند. بنابراین از نظر کاملاً علمی جامعه کنونی‌مان، آن‌ها مولد هستند. هر روز دسته‌های زنان استثمار شده توسط سرمایه‌داری وسعت می‌گیرد. هر پیشرفت نوینی در صنعت یا تکنولوژی جاهای نوینی را برای زنان در ماشین آلات سوداگری سرمایه‌داری می‌آفریند. و لذا هر روز و هر گام پیشرفت سرمایه‌داری سنگی نو به بنیان استوار تساوی حقوق سیاسی زنان می‌افزاید. آموزش و هوش زن برای خود مکانیزم اقتصادی ضروری شده است. زن تنگ‌بین و منزوی "جرگه خانوادگی" پدرسالاری به همان کمی پاسخگوی نیازهای صنعت و تجارت است که سیاست. این واقعیتی است؛ دولت سرمایه‌داری از وظیفه‌اش حتی در این مورد هم غافل مانده است. تا اینجا، این اتحادیه‌ها و سازمان‌های سوسیال دمکراتیک هستند که در بیداری اذهان و حس اخلاقی زنان بیشترین سهم را داشته‌اند. حتی دهه‌ها قبل، سوسیال دمکرات‌ها به عنوان تواناترین و باهوش‌ترین کارگران آلمان شناخته می‌شدند. امروزه نیز، اتحادیه‌ها و سوسیال دمکراسی حیات زنان پرولتاریا را از سطح هستی‌ی تنگ و تیره‌شان، از سطح کار شور بختانه و نه چندان خلاق اداره می‌کنند. مبارزه طبقاتی پرولتاریا افق‌های آن‌ها را وسعت بخشیده، اذهان آن‌ها را انعطاف پذیر گردانده، تفکرشان را تکامل بخشیده، به آن‌ها هدف‌های بزرگی برای مساعی‌شان نشان داده است. سوسیالیسم تولد ذهنی دوباره زنان پرولتر را پدید آورد - و بدین وسیله بی‌شک آن‌ها را هم کارگران مولد توانا برای سرمایه کرده است.

با توجه به همه این‌ها، عدم برخورداری زنان پرولتر از حقوق سیاسی، یک بی‌عدالتی شرم آور است، مضافاً به این خاطر که توجیه این بی‌حقوقی با واقعیت همخوانی ندارد و دست کم امروزه روز، یک نوع نیمچه دروغ است. چرا که، توده‌های زن نقشی فعال در حیات سیاسی جامعه دارند. معهدا، سوسیال دمکراسی استدلال "بی‌عدالتی" را به کار نمی‌برد. این اختلاف اساسی بین ما و سوسیالیسم احساساتی و تخیلی قبلی است. ما متکی به عدالت طبقات حاکم نیستیم، بلکه فقط و فقط به قدرت انقلابی توده‌های کارگر و در راه تکامل اجتماعی که زمینه را برای این قدرت آماده می‌کند متکی هستیم. پس بی‌عدالتی فی نفسه یقیناً استدلالی نیست که با آن مؤسسات ارتجاعی را بتوان سرنگون کرد. فردریش انگلس، دیگر بنیانگذار سوسیالیسم علمی می‌گوید - معهدا اگر بی‌عدالتی در بخش‌های بزرگی از جامعه محسوس شود، همیشه آن علامت مطمئنی است که پایه‌های اقتصادی جامعه بطور معتناهی تعویض شده‌اند، که شرایط فعلی متضاد حرکت تکاملی می‌باشد. جنبش نیرومند کنونی میلیون‌ها زن پرولتر که عدم حقوق سیاسی خود را یک خطای مدهش می‌دانند، علامت بسیار لغزش ناپذیری است. علامت آن که پایه‌های اجتماعی سیستم فرمانروا پوسیده‌اند و روزهای آن شماره می‌شوند.

صدسال پیش، شارل فوریر⁽⁷⁾ فرانسوی، یکی از نخستین پیامبران بزرگ ایده‌آل‌های سوسیالیستی، این کلمات فراموش نشدنی را نوشت: در هر جامعه، درجه آزادی زنان مقیاس طبیعی آزادی عمومی است.⁽⁸⁾ این کاملاً برای جامعه کنونی‌مان درست است. جریان مبارزه توده‌ای برای حقوق سیاسی زنان فقط نمود و بخشی از مبارزه عمومی پرولتاریا برای رهایی است. در این امر قدرتش و آینده‌اش نهان است. به خاطر پرولتاریای زن، حق رأی عمومی، مساوی، مستقیم برای زنان بطور عظیمی مبارزه طبقه پرولتاری را پیش می‌برد و تشدید می‌کند. برای این است جامعه بورژوازی از حق رأی زنان منجر بوده و می‌ترسد. و برای این است که ما آن را می‌خواهیم و بدست خواهیم آورد. در پیکار برای حق رأی زنان، ما نیز فرا رسیدن ساعتی را که جامعه کنونی در زیر ضربات چکش پرولتاریای انقلابی به مخروبه ای فرو افتد، تسریع می‌کنیم.

ترجمه: انتشارات سیاهکل، سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، فروردین 1358

توضیحات:

1. خطابه در تظاهرات دوم زنان سوسیال دمکرات، 12 مه 1912
متن انگلیسی از "منتخبات نوشته‌های سیاسی رُزا لوکزامبورگ"، مانتلی رویو پرس، نیویورک، 1971، ص 222 - 216
2. Emma Ihrer (1857 - 1911) در سال 1886 سازمان زنان سوسیالیست را تشکیل داد که غیرقانونی اعلام شد و او به زندان افتاد. روزنامه کارگران زن Die Arbeiterin را در سال 1889 انتشار داد. بعداً روزنامه Die Gleichheit را تاسیس کرد که بعدها کلارا زتکین سردبیر آن شد. از سال 1890 عضو کمیته اجرایی اتحادیه‌های حرف بود. پس از سال 1909، عضو کمیته اجرایی سازمان کارگران جوان بود.
3. کلارا زتکین (1857 - 1933) سردبیر روزنامه زنان ح.س.آ. Die Gleichheit. پیگیرانه در جناح چپ عضو کمیته کنترل حزب. عضو جامعه اسپارتاکوس. بعداً، عضو حزب کمونیست آلمان و حامی بلشویک‌ها. جزوه مهم: "لنین درباره مسئله زنان". کلارا زتکین که دوست نزدیک رُزا لوکزامبورگ بود، بعداً کتابی نوشت، تا حدی "ثابت کند" که او واقعاً ضد بلشویک نیست. گفته شده که رُزا لوکزامبورگ اظهار کرد که روی سنگ قبرهای‌شان باید نوشته شود: "در این جا آخرین دو مرد سوسیال دمکراسی خفته‌اند".
4. "قسمت زنان" در سال 1902 بوسیله وزیر پروسی فون هامراشتاین تاسیس شده بود. بنا به این طرح، یک قسمت مخصوص اطاق برای زنان در جلسات سیاسی رزرو بود.
5. Jacobins رادیکال‌ترین گروه در طول انقلاب فرانسه. 1789 قدرت آن‌ها بر اساس پارسیسی بود. مشهورترین رهبران آن مارات Marat و روبسپیر Robespierre بودند. امروزه این کلمه مترادف رادیکال است.
6. کمون. پس از شکست فرانسه در جنگ فرانسه و پروس 1871 - 1870، تیرز Thiers کوشید گارد ملی پاریس را خلع سلاح کند. کارگران کنترل حکومت را در دست گرفتند و به برخی اصلاحات تفکیک کلیسا از دولت، قدغن کردند کار شبانه، تحدید اجاره‌ها دست زدند. پس از یک هفته محاصره توسط ضدانقلاب، کمون در خون غرق شد. مارکس کمون را در "خطابیه به شورای عمومی انترناسیونال اول"، درباره جنگ داخلی در فرانسه" ستود. مارکس طی آن این را بسط داد

که طبقه کارگر به سادگی نمی‌تواند دولت را چنان که هست قبضه کند و برای اهداف خود از آن استفاده کند. نظر "زوال دولت" مشخص شد: "کمون می‌بایست نه یک سازمان پارلمانتاریستی، بلکه در آن واحد یک وسیله کاری، اجرایی و قانون گذاری می‌بود".

7- فوریه F.M.C. Fourier (1772 - 1837) یک تخیلی - اتویست - خودآموخته. مخالف اندویدوالیزم - فردگرایی - بود. در کتابش (1808) *Theorie des Quatre Mouvements* یک کنوپراتیو - تعاون - تخیلی را طرح ریزی کرد. طرح سری‌های "فالانستری‌های Phalansteries" جماعت‌های کشاورزی براساس تعاون را ریخت. مهم‌ترین تئوریش جهان صنعتی جدید (1830) است. او کوشید تا پشتیبانی سرمایه‌داری را برای ایده‌های تخیلی‌اش بدست آورد، ولی بی‌حاصل. پس از سال 1830، تعدادی هوادار بدست آورد که روزنامه‌ای را آغاز کردند، مهم‌ترین آن‌ها و. کونسیدران V. Considerant بود. مزرعه بروک Brook در ایالات متحده آمریکا یک کمون فوریرستی بود.

8- گرچه رُزا لوکزامبورگ عملاً نمی‌توانست از این مطلب با خبر باشد، کارل مارکس همین کلمات را در بخش سوم "دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴" آن جا که ماهیت جامعه کمونیستی را تشریح می‌کند، ذکر می‌کند.

فدائی خفا پدران